

**دل‌تنگی‌های
نقاش خیابان چهل و هشتم**

(نه داستان)



چی . دی . سلینجر

ترجمه احمد گلشیری

انتشارات ققنوس

تهران ، ۱۳۸۹

سالیانجر، جروم دیوید، ۱۹۱۹ -
دلنگی های نقاش خیابان چهل و هشتم (نه داستان) / جی. دی. سلینجر؛ ترجمه
احمد گلشیری. - تهران: ققنوس، ۱۳۷۷.
۲۶۳ ص. - (ادبیات جهان: ۱. داستان های کوتاه: ۱) ISBN 978-964-311-156-4
فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیپا (فهرست نویسی پیش از انتشار).
عنوان اصلی:
چاپ قبلی: پایپروس، ۱۳۶۴.
چاپ دوم.
الف. گلشیری، احمد ۱۳۲۵ - . مترجم، ب. عنوان، ج. عنوان: نه داستان.
۸ و ۷ الف / PST۵۲۵ / ۸۱۳/۵۲

۷۷-۶۴۸۳م

کتابخانه ملی ایران

طرح جلد: ایرب مهدی زاده فرساد

این کتاب ترجمه‌ای است از:

NINE STORIES

by J. D. Salinger

Copyright 1964 by Little, Brown

17th Printing

Persian Language Translation by

Ahmad Golshiri

Second Printing, 1999



انتشارات ققنوس

تهران، خیابان انقلاب، خیابان شهیدای زاندارسری

شماره ۱۰۷، تلفن ۴۰ ۸۶ ۲۰ ۶۶

* * *

جی. دی. سلینجر

دلتنگی‌های نقاش خیابان چهل و هشتم

احمد گلشیری

چاپ دوازدهم

۳۳۰۰ نسخه

۱۳۸۹

چاپ شمشاد

حق چاپ محفوظ است

شابک: ۴ - ۱۵۶ - ۳۱۱ - ۹۶۴ - ۹۷۸

ISBN: 978 - 964 - 311 - 156 - 4

www.qoqnoos.ir

Printed in Iran

۴۸۰۰ تومان

مقدمه مترجم ۹

یک روز فوش برای موزماهی ۱۹

عمو و یگیلی در کانه تی کیت ۳۹

پیش از جنک با اسکیموها ۶۳

مرد فندان ۸۵

انعکاس آفتاب بر تخته‌های باران‌داز ۱۰۹

تقدیم به ازمه با عشق و نکبت ۱۲۷

دهانم زیبا و چشمانم سبز ۱۶۱

دلتنک‌های نقاش خیابان چاه و هشتم ۱۸۱

تدی ۲۲۵

« صدای دو دست را می‌شناسیم؛

صدای یک دست چیست؟ »

یک چستان زن

مقدمه مترجم بر چاپ دوم



چی دی سلینجر، به رغم محدودیتش در مضمون و نیز در شگرد داستان‌نویسی، جالب‌ترین داستان‌نویس معاصر امریکاست. رازِ گیرایی هنرِ او هنوز کشف نشده است. از دههٔ بیست قرن بیستم، یعنی دوران ارنست همینگوی و اسکات فیتزجرالد، هیچ نویسنده‌ای چون سلینجر علاقهٔ همگان را در امریکا جلب نکرده و چون او بر قله‌های شهرت دست نیافته است. چندی پیش مجلهٔ معتبر تایم عکس او را روی جلد چاپ کرد و به معرفی او پرداخت. با این همه، سلینجر از حضور و مطرح شدن در جامعهٔ امریکا سر باز زده است. گویی از شهرت بیزار است. اگر در خیابان بیگانه‌ای او را صدا بزنند برمی‌گردد و می‌گریزد. اصرار ورزیده است عکس او را، که در چاپ اول و دوم تنها رمانش چاپ شده بود، در چاپ‌های بعد حذف کنند. از هنگامی نیز که ساموئل گلدوین بر اساس یکی از داستان‌های کوتاه او به نام «عمو ویگیلی در کانه‌تی‌کت» فیلمی اشک‌انگیز با شرکت سوزان هیوارد ساخت برای همیشه از هالیوود زده شد و تاکنون حاضر نشده است هیچ‌یک از آثارش را به تهیه‌کنندگان فیلم بفروشد.

حتی در پاسخ الیا کازان، کارگردان نام‌آور، که می‌خواست بر اساس رمان مشهور او نمایشی روی صحنه بیاورد، گفت: «هولِدِن [قهرمان رمان] خوشش نمی‌آید.»

سَلینِچِر زندگی گوشه‌گیرانه‌ای دارد. می‌گوید بدین انزوا نیاز دارد تا خلاقیتش دست‌نخورده بماند و کسی نباید در «طول سال‌های کار» آرامش او را برهم بزند. و می‌افزاید: «چاپ کتاب دردسر به دنبال دارد و نویسندگان از زندگی معمولی بازمی‌دارد. از این‌که کسی توی آسانسور سر صحبت را با من باز کند یا در خیابان سر راهم را بگیرد، یا بخواهد ببیند چه دارم و چه ندارم بیزارم. دلم می‌خواهد تنها باشم، کاملاً تنها. دلیلی ندارد که زندگی‌ام از خودم نباشد.» هنگامی که با جیب خود به شهر می‌رود جز چند کلمه‌ای ضروری، آن هم برای خرید غذا یا روزنامه، بر زبان نمی‌آورد. در ساعت‌های فراغت به تماشای فیلم می‌پردازد. می‌گویند گنجینه‌ای غنی از فیلم‌های کلاسیک امریکا را در اختیار دارد.

او از سال ۱۹۵۳ در خانه نود و نه جریبی بیلاق مانند خود، که بر تپه‌ای قرار دارد و مُشرف بر پنج ایالت امریکاست، زندگی می‌کند. هر سال خیل عظیم مشتاقان او، یا بهتر گفته شود زایران ادبی، از این تپه بالا می‌روند تا به دیدار «استاد» نایل شوند؛ اما در آنجا با حصار بلند خانه‌اش روبه‌رو می‌شوند که دروازه‌اش به روی کم‌تر کسی گشوده شده است. در این‌جا، در شمال نیو اینگلند، در پناه صندوق پستی و تلفنش که شماره آن در دفتر تلفن ثبت نشده و نیز دوستان رازنگهدارش که از به هم خوردن سکوت مشهورش جلوگیری می‌کنند، خلوت آرامی دارد. چندی پیش که او و خانواده‌اش در خانه نبوده‌اند، دو تن از همسایگان که کاسه صبرشان لبریز شده بود

نردبانی را بر آن حصار بلند تکیه دادند، از آن بالا رفتند و وارد خانه شدند. در پشت حصار و در پس یک ردیف درخت غان، یک خانه ساده اخراپی رنگ یک طبقه، به سبک نیو اینگلند، یک باغچه کوچک، و صد متری دورتر، آن سوی یک جوی آب، اتاکی سلول مانند و سیمانی دیدند که پنجره اش رو به آسمان باز می شد. در این سلول یک بخاری، یک میز دراز با یک ماشین تحریر، تعدادی کتاب و یک قفسه بایگانی، جابه جا، دیده می شد.

در پشت این میز مردی پریده رنگ می نشیند. گاهی به سرعت می نویسد و وقت های دیگر، تا ساعت ها، کنده های چوب را به آرامی توی بخاری می اندازد و فهرستی طولانی از واژه ها ردیف می کند تا واژه دلخواه را بیابد. این مرد جروم دیوید سلینجر است، نویسنده ای که کمابیش همه آدم های داستان هایش حقیقی تر و معقول تر از خود اویند.

یکی از این آدم های «حقیقی تر» کودک است. در تفکر جدید، انتقال کودک از پیرامون هنر به مرکز هنر و، در واقع، به مرکز حیات یکی از دگرگونی های اساسی بوده است. نویسندگان امروز با به کار گرفتن کودک در داستان از چشم او، که در واقع الگوی چشم نویسنده است، به جهان ما، به شادی های اندک و نومیدی های بزرگ ما چشم می دوزند. کودک گاه از سوراخ کلید می نگرد، گاه در پشت دیوار گوش می خواباند و گاه، رودررو، از جهان بی گناهی خویش تماشاگر جهان ما می گردد که از بی گناهی عاری است. او سنگ محک و داور جهان ماست، راهبری است که ما را به بی گناهی از دست رفته رهنمون می شود. کودک در گذشته چنین جایی والانداشته و حتی در یونان کهن چیزی جز ابزار عشق نبوده است. امروز این کودک با بینش

انحطاط‌ناپذیر خود، در داستان‌ها، به سرزنش ما و جهان ما می‌پردازد. مواجههٔ فساد آدم‌ها و ادراک کودک موضوعی تازه در داستان‌نویسی امروز است. این کودک در بیش‌تر داستان‌های سلینجر حضور دارد.

سلینجر بر خورد میان رؤیای بی‌گناهی و واقعیتِ جرم را به نمایش درمی‌آورد و به مواجههٔ کودکی و بزرگسالی دست می‌زند. تقابلِ کودکی و بزرگسالی اشاره‌ای نمادگونه به ناشایستگی‌هایی است که نویسنده احساس می‌کند اما درمانی برای آن‌ها نمی‌شناسد. اندوه او، در پایان، حاصل آگاهی از گریزناپذیری پیمودنِ راهِ درازِ سقوط است. این اندوه از آن‌جا که از آگاهی مایه گرفته کاربردِ هم‌طنزآمیز و هم‌هنرمندانه دارد. عقب‌نشینی نویسنده به دوران کودکی صرفاً گریز نیست بلکه تأیید ارزش‌هایی است که، خوب یا بد، همچنان پاس می‌دارد.

در جهان ادب فرانسه و حتی ایتالیا، کودک در سایهٔ آشنایی با مسائل جنسی است که پا از دوران کودکی بیرون می‌گذارد اما در امریکا بیش‌تر در سایهٔ کشتن است و نیز در سایهٔ مرگ است و نه عشق که به جهان سقوط راه می‌یابد.

در داستان‌های سلینجر دو جهان خواستنی و مبتذل و به کلام سلینجر «قشنگ» و «عوضی» دو جهانی هستند که در تقابل قرار می‌گیرند. ساکنان جهان «عوضی» بارنکت بر دوش دارند و ساکنان جهان «قشنگ» یعنی بیگانه‌ها با «بار امانت، یا عشق» قربانیان جامعه‌اند. پاسخ این بیگانه‌ها یا قربانیان به جهان کسالت‌بار یا خشمگین پیرامون آن‌ها صرفاً عقب‌نشینی است. این عقب‌نشینی بیش‌تر حالت حرکتی غریب به خود می‌گیرد که «حساسیت» نام

گرفته است. جهان «قشنگ» دایره‌اش محدود است و آدم‌هایش انگشت‌شمارند اما جهان «عوضی» وسعتش به پهنه کره زمین می‌رسد. سلینجر شاید از وحشت زندگی در این جهان «عوضی» است که در پس دیوارهای بلند خانه‌اش پنهان شده است.

این دیوارهای بلند یا، در واقع، حصار امن سرانجام فرو ریخت. در ۱۹۸۲ منتقدی مشهور، به نام یان هامپلتن، با همکاری ناشری معتبر، به نام زَندِم هاوس دست به نوشتن زندگینامه سلینجر زد. هامپلتن برای نوشتن این زندگینامه صد هزار دلار پیش‌پرداخت گرفت که نیمی از آن صرف پژوهش شد. هامپلتن نخست پنهانی با خانم دورتی اولدینگ، کارگزار سلینجر، مصاحبه‌ای انجام داد اما نتوانست در زره سلینجر کوچک‌ترین رخنه‌ای ایجاد کند. او سپس به کتاب راهنمایی برخورد که جای تک‌تک نامه‌های سلینجر را مشخص کرده بود. مطالعه نامه‌های سلینجر در واقع گفت‌وگو با نویسنده بود. هامپلتن تصویر هنرمند در جوانی را یافته بود. او قسمت‌های بسیاری از نامه‌ها را در کتاب خود گنجانده. در ماه مه ۱۹۸۶ کتاب آماده چاپ شد. ناشر شصت جلد از نمونه سفید جلدشده کتاب را در اختیار منتقدان قرار داد. کتاب قرار بود در ماه اوت، یعنی سه ماه بعد، انتشار یابد. دورتی اولدینگ نسخه‌ای از نمونه سفید را به چنگ آورد و به نشانی سلینجر پست کرد. جنجال از همین جا آغاز شد.

سلینجر از نویسنده و ناشر کتاب به اتهام تخلف از مقررات اداره کاپی‌رایت امریکا شکایت کرد. در دادخواست آمده بود که هامپلتن به نامه‌هایی که او به دوستان و ناشران خود نوشته و آن‌ها نامه‌ها را در اختیار کتابخانه‌ها گذاشته‌اند دستبرد زده است (بر طبق قانون کاپی‌رایت امریکا، گیرنده نامه مالک نامه است اما نویسنده نامه

مالک اثر شناخته می‌شود). سلینجر نوشته بود: «باور نمی‌کنم که نویسنده‌ای چون یان هامیلتن، که وکیلی باهوش در کنار خود دارد، دل و روده آنچه را من سال‌ها پیش نوشته‌ام بیرون بکشد و کتابی بنویسد که بدون آن‌ها زندگینامه‌ای کسالت‌بار و بی‌روح از کار درمی‌آید.» و مدعی شده بود که نقلِ مطالب و نقلِ به معنی نامه‌های او چهل و یک درصدِ صفحه‌های زندگینامه‌ او را در بر می‌گیرد و سرانجام خواستار منع انتشار کتاب شد. (در آمریکا تا این زمان نقلِ مطالب تا حد «استفادهٔ منصفانه» مجاز بود و نقلِ به معنی به‌طور کلی منع قانونی نداشت.) با طرح این دعوا، سلینجر هر هفتاد و نه نامهٔ خود را در ادارهٔ کاپی‌رایت گواهی کرد و ناگزیر شد آن‌ها را به ثبت نیز برساند. سلینجر طبق قرار تعیین‌شده در ساعت دو بعدازظهر در دادگاه حضور یافت. جلسهٔ دادگاه شش ساعت به درازا کشید. او نه تنها به پرسش‌هایی پاسخ داد که عمری از آن‌ها گریزان بود بلکه در دل یک روز شلوغ در جایی چون مَنهَتَن به ضبط گفته‌های خود نیز ناگزیر تن در داد.

در جریان دادرسی، رابرت کالاجی، قاضی دادگاه، در ابتدا از او پرسید:

- آقای سلینجر، آخرین باری که یک اثر داستانی برای چاپ نوشتید چه وقت بود؟
- دقیقاً نمی‌دانم.
- در طول بیست سال گذشته اثری داستانی برای چاپ نوشته‌اید؟
- منظورتان این است که چاپ شده باشد؟
- که چاپ شده باشد.
- خیر.

— در طول بیست سال گذشته داستانی نوشته‌اید که چاپ نشده باشد؟

— بله.

— می‌توانید برای من شرح دهید که چه آثار داستانی نوشته‌اید که چاپ نشده‌اند؟

— کار خیلی دشواری است.

— آیا اثر داستانی مفصلی در طول بیست سال گذشته نوشته‌اید که چاپ نشده باشد؟

— می‌توانید سؤالتان را جور دیگری مطرح کنید؟ منظورتان از اثر داستانی مفصل چیست؟ منظورتان این است که آماده چاپ باشد؟ — منظورم این است که داستان کوتاه یا قطعه ادبی یا مقاله نباشد.

— پاسخ به این پرسش دشوار است. من این طور چیز نمی‌نویسم، من فقط داستان را شروع می‌کنم تا ببینم به کجا می‌رسد.

— شاید راه ساده‌تر این باشد که بپرسم، بفرمایید بینم تلاش‌های ادبی شما در زمینه داستان در طول بیست سال گذشته چه چیزهایی بوده؟

— بفرمایید ببینم یا اجازه بدهید بپرسم؟... فقط یک اثر داستانی. همین و بس. تنها توضیحی که می‌توانم بدهم همین است... به دست دادن تعریف کاری کمابیش ناممکن است. من با آدم‌های داستان کار می‌کنم و وقتی پا گرفتند از همان جا کار را شروع می‌کنم....

در این جا سَلینجر که از این پرسش‌ها به تنگ آمده بود رویش را به وکیلش، ماریا پُل، کرد و پرسید: «من واقعاً باید به این پرسش‌ها پاسخ بدهم؟»

در نوامبر ۱۹۸۶ دادگاه بخش امریکا دادخواست سَلینچر را برای صدور قرار منع انتشار کتاب رد کرد و به این نتیجه رسید که از نامه‌ها «استفادهٔ منصفانه» شده است. اما دادگاه دوم، یعنی دادگاه استیناف، حکم دادگاه بخش را باطل اعلام داشت. به گفتهٔ قضات این دادگاه، هامیلتن، با استفاده از لغات مترادف، مرز میان برداشتی از واقعیت و به‌کارگیری لحنِ خاصِ نویسنده را بر هم زده است و به این نتیجه رسیدند که هامیلتن پا را از حد نقلی به معنی فراتر نهاده است. و سرانجام در ماه مه ۱۹۸۷ دیوان عالی امریکا حکم دادگاه استیناف را ابرام کرد و انتشار کتاب سَلینچر: یک عمر نوشتن لغو گردید.

یک سال بعد، در فوریهٔ ۱۹۸۸ شرکت رَندِمِ هاوس اعلام داشت که کتاب تازه‌ای از یان هامیلتن با عنوان در جستجوی جی.دی. سَلینچر در دست انتشار دارد. این کتاب سه ماه بعد در سراسر ایالات متحد امریکا انتشار یافت. بدین ترتیب، سَلینچر برای دفاع از خلوت خود دست به تلاش زد اما سرانجام دریافت که او را از خانه‌اش بیرون کشیده‌اند و خلوتش را بر هم زده‌اند.

با این همه سَلینچر که بر داستان‌نویسی جهان تأثیر گذارده بود، زندگینامه‌نویسی را نیز تغییر داد.

سَلینچر سی و یک داستان کوتاه نوشته که همه در فصلنامه‌ها و مجله‌های گوناگون چاپ شده است. اما از این میان نه داستان را برگزیده و در یک کتاب با عنوان نه داستان منتشر کرده است. چند سال پیش که فردی بدون اجازهٔ نویسنده همهٔ داستان‌های او را جمع‌آوری کرد و در دو جلد انتشار داد با اعتراض نویسنده روبه‌رو شد و ادارهٔ کاپی‌رایت امریکا دستور جمع‌آوری این دو جلد را صادر

کرد. اکنون تنها تعدادی معدود از مشتاقان داستان این مجموعه را در اختیار دارند. سَلینِچِر بجزنه داستان، یک رمان بلند و سه رمان کوتاه نوشته است. او هنوز هم از راه چاپ همین آثار اندک زندگی می‌کند. رمان بلند او که در زبان فارسی با عنوان ناطور دشت انتشار یافته سالانه ۴۰۰ هزار نسخه از آن در آمریکا به فروش می‌رسد. نه داستان اکنون به چاپ سی و پنجم رسیده و رمان دیگر او به نام فرانی و زویی، که دو داستان به هم پیوسته به نام‌های «فرانی» و «زویی» است (فرانی هدیه نویسنده است در جشن عروسی به همسرش)، سالانه ۲۵۰ هزار نسخه تیراژ دارد. انتشار این کتاب هیاهویی بسیار به پا کرد. از این کتاب تنها در دو هفته نخست انتشار صد و بیست و پنج هزار جلد به فروش رفت. مجله معروف لایف انتشار فرانی و زویی را حادثه‌ای در ادبیات خواند.

سَلینِچِر تنها نویسنده پس از جنگ امریکاست که آثارش مورد توجه جوانان قرار گرفته است. این استقبال نوعی عقب‌نشینی ادبی از نویسندگان بزرگی چون هرمان ملویل، هنری جیمز و ویلیام فاکنر است؛ زیرا آدم‌های آثار سَلینِچِر بیش‌تر درونگرایانی هستند که خواننده با خلق و خوی آن‌ها آشناست، خود را با آن‌ها یکی می‌داند و به آسانی می‌تواند با آن‌ها رابطه برقرار کند.

سَلینِچِر اکنون یکی از نویسندگان پرقدرتی است که همچنان به کار نوشتن مشغول است. به گمان یکی از منتقدان، تلاش‌های او پرمعنی‌تر از موفقیت‌های بسیاری از داستان‌نویسان دیگر است.